

مزامیر ایش 16

- 5 خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. تو قرعه مرا نگاه می‌داری.
- 6 خطه‌های من به جایهای خوش افتاد. میراث بهی به من رسیده است.
- 7 خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم. شبانگاه نیز قلبم مرا تنبیه می‌کند.
- 8 خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد.
- 9 از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسمم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.
- 10 زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را ببند.
- 11 طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد!

اول قرنطیان ایش 15

- 12 لیکن اگر به مسیح و عظمی‌شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می‌گویند که قیامت مردگان نیست؟
- 13 اما اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برنخاسته است.
- 14 و اگر مسیح برنخاست، باطل است و عظمی ما و باطل است نیز ایمان شما.
- 15 و شهود گدبه نیز برای خدا شدیم، زیرا درباره خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتی که مردگان برنمی‌خیزند.
- 16 زیرا هرگاه مردگان برنمی‌خیزند، مسیح نیز برنخاسته است.
- 17 اما هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید،
- 18 بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده‌اند هلاک شدند.
- 19 اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت‌تریم.
- 20 لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است.

یوحنا ایش 20

- 1 بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.
- 2 پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت، خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.
- 3 آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.
- 4 و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید،
- 5 و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.
- 6 بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید،
- 7 و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علی‌حده پیچیده.
- 8 پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.
- 9 زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.
- 10 پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.
- 11 اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،
- 12 دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.
- 13 ایشان بدو گفتند، ای زن برای چه گریانی؟ بدیشان گفت، خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.
- 14 چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است.
- 15 عیسی بدو گفت، ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟ چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت، ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.
- 16 عیسی بدو گفت، ای مریم! او برگشته، گفت، ربونی (یعنی ای معلم).
- 17 عیسی بدو گفت، مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو

که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.
18 مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که خداوند را دیدم و به من چنین گفت.